

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

[www.karnil.com](http://www.karnil.com)

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

## به نام خرد

### سرآغاز یک رویا

سرآغاز هستی از همینجاست ای عزیز.

مهربان من بدان که دنیای تو دنیای من است، و رویای تو رویای من.  
من رها هستم.

از دوران کودکی همیشه علاقه مند بودم بدانم که زنگی چه راه شگفت انگیزی  
را جلوی روی من میگذارد.

بزرگتر که شدم جر زنج و عذاب و عذاب وجدان هیچ نبود.

مشکلات زیادی تو زندگی من اتفاق می افتاد از بی پولی و مریضی تا افسردگی

و خشم و نفرت، همیشه فکر می کردم ((آه ، رها تو هیچ وقت به آرزوهای  
نمیرسی)) همیشه به خودم می گفتم این چه زندگیه که من دارم .

چرا من فقط اینطوریم؟ چرا اتفاقای مزخرف فقط واسه من میوفته؟

زیاد طول نکشید که فهمیدم نه فقط زنگی من که زندگی همه ی انسان ها

به طوری شگفت انگیز برایشان زجر آور است.

اون موقع ها فکر می کردم اگر همه ی ما داریم به یک نسبت رنج می بریم

اگر همه مشکلاتی در زندگی داریم پس چطور می توانیم از شر آن ها خلاص  
شویم.

به یاد دارم زندگی من آن قدر پر از افکار و عقاید خطرناک شده بود و آنقدر افسرده بودم که حتی دیگر تحمل مریضی کوچکی مثل سرماخوردگی را هم نداشتم.

کاملاً به خاطر دارم که هر بار که سرما می خوردم حس مردن می کردم به خودم می گفتم این یکی دیگر خوب شدنی نیست.

هر بار که سرما می خوردم دو تا سه ما طول می کشید تا درمان شوم آن هم نه به طور کامل در صورتی که دوره درمان سرماخوردگی در یک انسان معمولی و عادی یک هفته تا ده روز است.

روزگار سختی بود که با هر رنجشی از کوره در میرفتم .

انگار که حباب تصورات من هر چیز کوچکی ، هر مشکلی را به حدی باور نکردنی بزرگنمایی می کرد.

به سختی نفس می کشیدم . به سختی راه میرفتم. همیشه پر از ترس و اضطراب و استرس بودم . همیشه پر از خشم و نفرت بودم.

نسبت به زنگی خودم. نسبت به دکتر ها که از پس درمان حتی یک بیماری کوچک به اسم سرماخوردگی هم بر نمی آمدند.

نسبت به آدم هایی که هرگز به من اعتماد نمی کردند. نسبت به خودم و همه ی تنهایی هایی که مرا با خودم روبه رو می کردند.

اسم روزگارم روزگار تیره و تار بود . روزگار تیره و مبهم.

جلاد حاضر. گردن حاضر. جان یک انسان نادان حاضر.

نمی فهمیدم. بارها آرزوی خودکشی می کردم.

دلَم می لرزید. ولی بارها به خودم می گفتم اگه منم که از پس این زندگی بر میام.

بارها به زندگی می گفتم من تا روی تورو کم نکنم از این دنیا نمیرم.  
اون روزا روزای مبهمی بود که آنقدر افکار من را آشفته می کرد که درس و دانشگاه برای من به یک خاطره تلخ بدل شد.  
هر چی سعی می کردم چیزی یاد بگیرم، افکار منفی بر من غلبه می کرد و مرا از سعی و کوش خود وامی داشت.  
به خاطر دارم که حتی از مرادوت و دوستی با دیگران پرهیز می کردم چون از خود خجالت می کشیدم.  
چه روز هایی که گریه نمی کردم تنها در کنج خانه، بدون درک خودم. بدون هیچ رحمی به خودم.  
روزگار سختی بود برای من. دردی که خود باعثش بودم.  
طولی نکشید که با مستند راز آشنا شدم.  
همیشه به فیلم های ترسناک و تخیلی علاقه داشتم یا هر چیزی که اسرار آمیز یا ماورایی باشد.  
بعد از دیدن مستند راز هیجان زده شدم اما هرگز آن را امتحان نکردم چون هم ذهن شکاکی داشتم هم خوب آن را درک نکرده بودم  
بارها این مستند را تماشا کردم اما همیشه نقطه ای از آن برای من مبهم بود.  
حتی کتاب آن را تهیه نمودم تا شاید چیز جدید و قابل فهمی در آن بیابم  
زیبا بود اما برای ذهن شکاک من کافی نبود.  
تا روزی که دوباره مریض شدم و این مریضی ناشناخته بود این بار یک سرماخوردگی ساده نبود.

مرضی بود لا علاج که پیش بیشتر از پانزده دکتر متخصص مراجعه کردم که هیچ کدام آن ها نمیدانست حتی اسم بیماری چیست.

و هرگز تشخیصی برای آن نداشتند.

سه ماه زجر می کشیدم و به دنبال راهی برای درمان.

آنقدر در این سه ماه به سختی زندگی کرده بودم که خواستم یکه بار هم که شده دل به دریا بزنم و ذهن شکاک خود را کنار بگذارم و تنها از قانون جذب استفاده کنم.

بار ها کتاب راز را خواندم.

و بالاخره تصمیم گرفتم احساس شادی و سلامتی و خوشحالی کنم بدون هیچ دلیلی و به خاطر دارم تنها نیم ساعت این کار را کردم و در طی روزهای دیگر تنها احساسش را در خودم زنده کردم.

فردای آن روز با کتابی آشنا شدم به اسم خام گیاهخواری این کتاب را سالها بود که دانلود کرده بودم اما هرگز به آن نگاه نکرده بودم اتفاقی کتاب را باز کردم و

شروع به خواندن کتاب کردم به خاطر دارم که کاملاً متاثر شده بودم

تصمیم قطعی گرفتم که آن را امتحان کنم و تنها یک روز این کار را کردم

خام گیاهخواری. و ساعتی بیشتر طول نکشید که احساس کردم کاملاً بهبود یافته ام.

کاملاً خوشحال بودم فکر نمیکنم توی آن چند سال اخیر آنقدر خوشحال بوده باشم.

همش پیش خود فکر می کردم خام گیاهخواری برای من معجزه کرد.

دیگه تمومه من دیگه هیچوقت مریض نمیشم اگر بشم از این روش استفاده می کنم.

تا چند سال حداقل بیماری دیگری از دغدغه های من نبود.

اما مشکلات دیگری همیشه سر راه کسی که کلا مشکل لنگیدن دارد سبز می شوند. انگار که یه جای کار می لنگید به کل قانون جذب را فراموش کرده بودم آنقدر درگیر مشکلاتم شده بودم که اصلا فراموش کرده بودم که ناجی اصلی من چیست و چه بوده.

فکر می کنم هرگز باور نکرده بودم که روزی قانون جذب را تجربه کرده ام. بله و هرگز به آن باور پیدا نکرده بودم.

اما به کتاب هایی از این دست که سعی می کردند تا راهی جلوی پای انسان ها بگذارند تا انسان ها بتوانند دنیای خودشان را تغییر دهند علاقه مند شدم و بار ها اتفاقی همه ی آن ها به دست من رسیدند و همه ی آن ها را مطالعه کردم. اما باز و باز شک و شبهه ای مرا فرا می گرفت.

با کتابی آشنا شدم به اسم هو اوپونو پونو نوشته ی جو ویتال

که در این کتاب گفته می شد که هر اتفاقی که در زندگی انسان می افتد چه برای خود شخص و چه برای دیگران تقصیر خود همان فرد است و باید مسئولیت آن را بپذیرد.

کتاب زیبایی بود. در این کتاب گفته میشد برای درمان همه ی مشکلات و بیماری های خود باید تنها در آن موقعیت و آن لحظه به خود بگویید دوستت دارم ببخشید و متاسفم به خاطر همه ی کارهایی که کردم و باعث این اتفاق در زندگی من شده

و بیماری شما درمان میشود و مشکلات شما حل می شود

حرف های کتاب به گونه ای بود که کاملا قابل باور بود و باعقل جور در می آمد اما چگونه ممکن است تنها با یک جمله مشکلی که سالهاست حل نشده حل شود. و این جمله چگونه می تواند ضمیر ناخودآگاه را پاک و دوباره نویسی کند.

شدنی نبود. حداقل برای من شدنی نبود.

با کتاب جادو یا معجزه ی شکرگذاری آشنا شدم که از سری کتاب های راز و نوشته ی راندا برن بود.

پس از خواندن آن احساس زیبایی داشتم تمریناتش را عملی کردم تا چند روز همه چیز را پر رنگ تر می دیدم. این کتاب می گفت تنها با شکر گذاری تو می توانی به همه ی خواسته هایت برسی.

تاچند روز انجامش دادم و فوق العاده بود.

اما روزی که اتفاقی افتاد و با یک موقعیت استرس زا مواجه شدم تمام بدنم پر از ترس شده بود، طوری که معجزه شکر گذاری و حال و هوای خود را کاملا فراموش کردم. تنها جملات منفی هم مرا آزار میداد.

هرکس حرفی منفی میزد سریعاً جلوی او را می گرفتم یا حد اقل بسیار ناراحت می شدم.

روز هایی بود که سخت مضطرب بودم و تمرینات این کتاب بر من تاثیری نمی گذاشت. و بر عصبانیت من دامن میزد.

وارد مسائل خرافی بسیار شدم از دعا خوانی گرفته تا دعا نویسی حتی همین حالا که به آن دوران فکر می کنم هم خنده ام می گیرد . لابد میدانید نتیجه چه بوده است. هیچی و هیچ مطلق.

بعد از آن کتاب های دیگری مثل چهار اثر اسکاول شین. از دولت عشق کاترین پاندر و ..... را مطالعه کردم اما چگونه می شد ضمیر ناخود آگاه را کنترل کرد که همه ی خوشبختی و بدبختی ما از آنجا ناشی می شود.

به دنبال هیپنوتیزم راه خود را کج کردم ، هیپنوتیزم را آموختم اما هنوز مشکلات کمی را میتوانستم با آن درمان کنم و موقتی و نه برای همیشه.

انگار که ضمیر ناخودآگاه معقوله ی پیچیده ای است اگر به واسطه ی هیپنوتیزم یک مشکل را حل کنی هزار و یک مشکل دیگر هنوز به قدرت خود باقی است و سر بر می آورد با کدامین نیرو و با کدامین وقت؟ می توان با این هیولای هزار و یک سر مبارزه کرد.

سخت خسته بودم و در جست و جو در کتاب های متافیزیک و عرفانی.

روزی و روزگاری از روز ها باز نا امیدی من کار دستم داد مریضی پشت مریضی و بی طاغتی من، واقعا زجر آور بود.

تصمیم خود را گرفتم واقعا نا امید بودم دوره های انرژی درمانی و ریکی را به طور جداگانه گذراندم.

تله پاتی را آموختم. هاله بینی را یادگرفتم. ولی آیا این ها به من کم می کردند.

خیر. و یک نه ی بزرگ با تمام کارهایی که کردم بر پیکر من نقش بست.

نه اینکه روش های بالا بی تاثیر هستند. بلکه علت جای دیگر است

روزی با کتابی آشنا شدم به فردی که منفی نگر بود در این کتاب فقط یک تمرین داده شده بود.

بنشین چشمانت را ببند و احساس خوشحالی کن. احساس کن که امروز یک روز استثنایی است. احساس کن که خبر های فوق العاده خوبی قرار است به تو برسد.

این احساس را با چشمان باز در تمام روز در هر کاری که می کنی حفظ کن .

به هنگام خواب بگذار این فکر و این احساس در ذهن و دلت بکوبد تا به خواب بروی و فردا که بر میخیزی چشمانت را باز نکن و به احساس این شادی و خوشحالی ادامه بده این کار را تا یک هفته انجام بده و بعد تو میبینی که تمام ذهنیت تو شکسته خواهد شد. و هرگز دیگر غمگین نخواهی شد.



چرا که اکنون تو میدانی غم چگونه به وجود می آید و شادی چگونه.  
و تو می توانی انتخاب کنی.

بله این تمرین. وای این تمرین زندگی مرا زیر و رو کرد تنها نیم ساعت این  
تمرین را انجام دادم و تمام مریضی هایم از من رخت بر بست.

زیبا بود و هرروز بر زیبایی آن افزوده می شد.

بالآخره رازش را فهمیدم. راز اینکه مدام می گفتند باید ذهنیتت را تغییر دهی  
باید گذشته را رها کنی و اینکه باید دنیایت را تغییر دهی .

بالآخره فهمیدم رازش چیست.

و من رها برای شما توضیح خواهم داد:

داستان از این قرار است که در طی زندگی ما توسط حرف های دیگران و افکار  
دیگران و تجربیاتی که داریم دنیایی برای خود می سازیم.

دنیایی از باور ها، از خوبی ها و بدی ها، از امید ها و شادی ها، از غم ها و  
ترس ها.

ممکن است شما عملی را خوب بدانید و دیگری همان عمل را بد بداند.

ممکن است فردی از انجام کاری لذت ببر و شما از انجام همان کار متنفر باشید یا  
بترسید.

مثل سخنرانی عده ای چه راحت سخنرانی می کنند و عده ای چه قدر می ترسند.

حقیقت این است که در طی زندگی، ما رفته رفته خواسته یا ناخواسته دانسته یا  
ندانسته در معرض موقعیت ها ، تبلیغات و ذهنیت هایی قرار گرفته ایم

که ذهنیت ما را شکل داده است. زندگی ما را شکل داده است.

در آمریکا درمانی هست که روانشناسان به روی بیماران خود انجام می دهند.

به بیمار گفته می شود به دوران قبل از بیماری خود برگرد و ببین چه اتفاقاتی در زندگی تو افتاده که رفته رفته دست به دست هم داده اند و تو به این بیماری مبتلا شده ای.

به عنوان مثال برای یک فرد چاق ممکن است اینگونه بوده باشد:

در گذشته به او گفته اند افرادی که غذا نمیخورند ضعیف می شوند و ضعیف باقی می مانند. یا اینکه اگر غذا سر سفره بماند اصراف است یا حیف است.

اتفاقی که می افتد فرد با این ذهنیت شروع به خوردن می کند برای قوی شدن برای اصراف نکردن. و او فراموش می کند رفته رفته فراموش می کند که باید به ظرفیت معده خود نگاه کند نه به اصراف غذا یا مقوی بودن آن و این فرد می خورد و می خورد تا جایی که ذهن به او بگوید دیگر کافیست اما او از حد و مرز ذهن هم فراتر می رود.

در صورتی که گرسنگی و سیری حتی به ذهن هم مربوط نیست بلکه به جسم مربوط است به معده مربوط است .

ذهن چیزی راجع به معده نمیداند او برای خود اعتقادی دارد که باید تا حد قوی شدن خورد و مثل یک انسان قوی خورد یا به مزه غذا توجه می کند به خوشمزه بودن آن و معده ی بیچاره باید که تقاص حرص و طمع ذهن را پس بدهد.

در مورد فقر هم همینطور است در باره ی همه چیز همینطور است

افرادی هستن که مدت بسیار زیادی کار می کنند حتی بیشتر از یک فرد ثروتمند اما بدشناسی پشت بدشناسی آنها هرگز به جایی نمیرسند.

فردی را می شناختم که از حقوق خود می نالید این فرد ترفیع گرفت و حقوقش دو برابر شد اما همچنان می نالید . این دیگر یک جورایی داستان زندگی همه ی ما شده است و نه فقط راجع به پول بلکه راجع به همه چیز.

شما سالمید و از زیبایی خود می نالید عمل زیبایی می کنید زیبا می شوید اما حالا بدنبال زیبایی بیشتر می گردید و اگر نه در مورد مسائل دیگری در زندگیتان می نالید.

فرد عاقل غم همه ی کارهایی که می کند بی پول است. فقیر است چرا؟  
چون دنیای فقر را برای خود ساخته است.

بله او رفته رفته دنیای فقر را برای خود ساخته است.

اگر به گذشته ی او برگردی پر است از افکار بد راجع به ثروت و پول.

پر است از افکاری راجع به قناعت. پر است از افکاری راجع به دویدن و نرسیدن.

پر است از افکاری راجع به جامعه ی بد. دولت بد. مردم بد. ملت بد. مشاغل بد.

پر است از آه و ناله هایی که یک شبه در مورد دنیای بی رحم به وجود نیامده اند.

گاهی وقت ها سوال می شود برای انسان، که از نظر آن ها چه چیز زیباست و منصفانه؟

آیا چنین چیزی در دنیای آن ها وجود دارد؟

لطفا یک بار که با چنین فردی برخورد کردید از او بپرسید:

چه چیز تورا خوشحال می کند؟ پولدار بودن از نظر تو یعنی چه؟

خوشبختی چیست؟ چه زمانی حال تو خوب می شود؟

دنیایی که ما برای خود می سازیم حال ما را حال و احوال ما را و آینده ی ما را رغم میزند.

هر فردی برای خود دنیایی ساخته و با خود حمل می کند. هر فردی دنیای خود را دارد. و در دنیای خود زندگی می کند.

حالا می فهمم دنیاتو تغییر بده یعنی چی.

حالا می فهمم اینکه میگن هر انسانی برای خودش یه دنیاست یعنی چی.

وقتی نگرش خود را تغییر دهید؛ دنیای شما و هر آنچیزی که در آن است تغییر می کند. مجبور است و کاری از آن ساخته نیست.

وقتی تو در جایی نشسته ای و احساس خوشحالی می کنی و احساس سلامتی می کنی، تمام افکاری که مربوط به بیماری میباشند کنار گذاشته می شوند

آن ها تنها می توانند در فضای آکنده از احساس شکست و ناامیدی و مریضی زنده باقی بمانند.

حالا تو فضای خود را تغییر داده ای و گذشته خود به خود کنار گذاشته می شود.

تو می توانی در گذشته ی خود جست و جو کنی و علت مشکلات خود را بیابی مثل آن روش درمانی در آمریکا، اما این زمان بر است و تنها وقتت را تلف می کنی.

فضای احساسی و ذهنی خود را تغییر بده و همه چیز تغییر می کند.

در کتابی می خواندم همه ی بیماری ها صد در صد آن ها ذهنی میباشد.

حالا می دانم چگونه.

تصورات ما از زندگی و کارهایی که گاهی و وقت ها ناآگاهانه انجام می دهیم همه از ذهن ما سرچشمه می گیرد.

همه از تخیلات ما است. تنها تخیلاتت را تغییر بده.

و تخیل یک چیز ذهنی نیست و ساختن یک تصویر نیست بلکه ساختن یک احساس است و آن احساس خود تصویر را می سازد

مهربانان من، امروز زندگی زیباست.

و از روزی که این راز بر من آشکار شد هر روز برای من زیبا بوده است.

سالها وقت صرف کردم. هزینه های گزافی پرداختم

تا چیز هایی را بیاموزم که در بالا ذکر شد.

هر روز مایل بودم تا این راز را باشما در میان بگذارم.

به فکر رسید تا وبلاگی بسازم تا انسان های کمتری مثل من تمام وقت و زندگیشان را قربانی افکار و ذهنیت غلطشان کنند.

امروز در تمام سایت ها راجع به هیپنوتیزم، خود هیپنوتیزم و هیپنوتراپی

انرژی درمانی، تله پاتی و هاله بینی، تقویت حافظه، چاقی و لاغری

تبلیغات وسیع و گرانقیمتی می شود.

مشاوره های روانشناسی هم که قیمتشان سر به فلک می کشد و نهایتا بعد از گرفتن حق الزحمه صد هزار تا صد و پنجاه هزار تومان به بالا در هر جلسه

نهایتا بعد از چندین جلسه حتی همین حرف های ساده را هم به شما نمی گویند و نهایتا بایک سری اصول روانشناسی و یک سری قرص های الکی به مداوای

انسان های بیچاره می پردازند.

امروز من رها وبلاگی راه انداخته ام تا به شما بگویم همه ی آموزش های بالا را اعم از انرژی درمانی و خودهیپنوتیزم ، تله پاتی و هاله بینی را به صورت کاملا رایگان به هرکس که مایل باشد می آموزم.

بنده با نگرشی که ذکر شد و یک سری تکنیک های دیگر افراد زیادی را که دچار مشکلات روانی و یا فیزیکی بوده اند درمان کرده ام

مثل: چاقی. لاغری. افسردگی. خشم و عصبانیت. وسواس. کمبود حافظه.

تنش . استرس. ترس. بی خوابی و.....

و به افراد زیادی در مورد جذب ثروت و نگرش مثبت مشاوره داده ام.

من رها حاضرم بدون دریافت حتی ریالی به شما در موارد بالا و مواردی که در وبلاگ ذکر کرده ام مشاوره بدهم.

چرا که خود قربانی بازار پرسود این افراد بوده ام و میدانم برای انسان هایی که دارند با شرایط خود دست و پنجه نرم می کنند مقدور نیست و اصلا بی انصافی است که بخواهند با شرایط مالی هم دست و پنجه نرم کنند.

عزیزانم، ای انسان های زیبا

برای اشاعه ی عشق و زیبایی و رحم و شفقت

همه ی علمی را که فرا گرفته ام و همه ی آموزه هایی را که کسب کرده ام

و همه ی تکنیک هایی را که یاد گرفته ام.

به پای شما عزیزان میریزم.

تا در گرداب ذهن حيله گر خود گم و گمراه نشوید.

آدرس وبلاگ:

[www.astralmind.rozblog.com](http://www.astralmind.rozblog.com)

و ایمیل برای مشاوره ی رایگان:

[mastermindraha@gmail.com](mailto:mastermindraha@gmail.com)

اینکه این آموزه ها و مشاوره ها رایگان در اختیار شما قرار داده می شود به این معنا نیست که بی فایده است.

این شیوه و تکنیک ها بسیار قدرتمند هستند و سایت ها و افرادی هستند که بابت همین مشاوره ها هزینه های گزافی از شما دریافت می کنند.

پس هزینه این مشاوره های رایگان تنها اعتماد و همت شماست.

به امید دیدار.



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

